

- دکتر حسین پور احمدی؛ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز
- سهیلا پایان؛ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

تعامل ایرانیان و اعراب

مسلمانان غیرعرب، به‌ویژه درسرمین‌های خلافت شرقی، فراهم
آید

نهضت عباسیان واکنشی بود در برابر عملکرد نژادپرستانه‌ی امویان از یک سو، و ظلم به خاندان پیامبر(ص) از سوی دیگر. درواقع حکومت اموی نه تنها غیرعرب‌ها، به‌ویژه ایرانیان را از حقوق خود در جامعه‌ی اسلامی محروم کرده بود؛ بلکه در بین اعراب نیز با برتری دادن به اعراب شمالی (عدنانی - قیسی - مضری)، اعراب جنوبی(قحطانی - یمانی) را ناراضی ساخته بود. از سوی دیگر، ستم‌هایی که در دوران این حکومت به خاندان پیامبر(ص) روا داشته شد، زمینه را برای قیام به‌منظور دفاع از آل محمد(ص) در جامعه‌ی اسلامی فراهم کرد.

منطقه‌ی خراسان از یک طرف افراد ناراضی از سیاست نژادگرایانه‌ی حاکمان اموی، چه عرب و چه غیرعرب را در خود جای داده بود و از طرف دیگر، به دلیل دوری از مرکز خلافت، بهترین نقطه برای شروع این نهضت بود.

با این پیش‌زمینه، خراسان در سال ۱۰۰هـ.ق شاهد قدرت‌گیری تدریجی عباسیان بود. این حرکت در ابتدا، کار خود را با دوازده نقیب آغاز کرد و در سال ۱۲۸هـ.ق با ورود ابومسلم خراسانی، وارد مرحله‌ی جدیدی شد. ابومسلم با هوش و کیاست سیاسی خود، توانست با بهره‌گیری از تمامی عوامل مستعد در خراسان، در سال ۱۲۹هـ.ق با یک بسیج همگانی، قیام خود را علنی و بالاخره در سال ۱۳۲هـ.ق حکومت را به عباسیان منتقل کند.

رخدادهای شکل‌گیری حکومت عباسی ساده نبود و عوامل متعددی با تأثیر و تأثر از یکدیگر، باعث این تحول ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی شدند. مورخان سعی کرده‌اند این جریان را از ابعاد مختلفی مورد کندوکاو قرار دهند. برخی نهضت عباسیان را انقلاب ایرانی در برابر حکومت اموی و برخی دیگر آن را حرکتی انقلابی از سوی عموم مسلمانان در برابر حکومت بنی‌امیه دانسته‌اند.

کتاب نهضت عباسیان در خراسان اثر محمد عبدالحی محمدشعبان، با تجزیه و تحلیل زمینه‌های سیاسی و اجتماعی این نهضت،



- فراهم آمدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان
- محمد عبدالحی محمد شعبان
- ترجمه‌ی: پروین ترکمنی آذر
- تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ۲۴۲ صفحه

مقدمه

تشکیل دولت عباسیان نقطه عطفی در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی تاریخ اسلام به شمار می‌آید. این رویداد، تنها انتقال حکومت از خاندان اموی به خاندان عباسی نبود؛ بلکه تغییری ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی بود و موجب شد زمینه‌ی قدرت‌یابی

علی‌رغم دیدگاه مثبت محمدشعبان نسبت به ثمره‌ی این نهضت،
حوادث بعدی بر این فرضیه خط بطلان کشید و نشان داد که
امید عدالت و مساوات از این حکومتگران که با نام «الرضا من آل
محمد(ص)» خود را به جای خاندان راستین پیامبر معرفی کرده بودند،
تنها در حد یک شعار بود.

عباسیان مفید است. در واقع محمدشعبان بیشتر موقعیت سیاسی خراسان را در دهه‌های قبل از نهضت عباسیان بررسی کرده است و به مسائل اجتماعی کمتر توجه دارد. در حالی که مسئلی چون برخوردهای خشن و تبعیض‌آمیز والیان اموی با مردم، اعم از عرب و غیرعرب، خصوصاً موالی، که فاقد هر امتیازی بودند، یک حربه‌ی مهم و مورد توجه داعیان عباسی بود. نویسنده، در فصل اول، به جغرافیای سیاسی خراسان و شرق، از دوران قبل از اسلام و موقعیت آن منطقه در زمان فتح عرب، می‌پردازد. مطلب قابل ذکر در این فصل نگاه افراطی نویسنده به نقش عنصر عرب است، وی انتخاب مرو را به عنوان پایگاه سپاهیان، ناشی از درک بسیار زیاد عرب‌ها می‌داند (صص ۲۴-۲۳). در حالی که قبل از اعراب، مرو در شرق خراسان مرکز نظامی ساسانیان و نقطه‌ی برخورد شرق با غرب آسیا به شمار می‌رفت.

فصل دوم به تسخیر خراسان، معاهدات صلح اعراب با ایرانیان، شورش‌های خراسان، مقابله‌ی اعراب با آن‌ها و نقشه‌ی **زیادبن ابی‌سفیان**^۷ در مورد کوچ دادن خاندان‌های عرب به سمت خراسان می‌پردازد (صص ۴۸).

فصل سوم، تحت عنوان حکومت مرکزی و مردم قبایل، ابتدا به خراسان به عنوان یک حکومت مستقل می‌پردازد، سپس به وضع سیستان و شدت‌گیری اختلافات بین قبایل و برتری قبیله‌ی تمیم در خراسان و سیاست جدید اعراب در شرق اشاره می‌کند. در این فصل، محمدشعبان، علی‌رغم متعصبانه دانستن نظریه **ولهاوزن**^۸ که درگیرهای قبایل عرب را ناشی از تحریکات و کینه‌های قبیله‌ای دوران جاهلیت می‌داند، خود توانسته این حقیقت‌رانانیده‌بگیرد.

فصل چهارم با عنوان **حجاج و شرق**، به اقدامات والیانی که پی‌درپی به خراسان فرستاده می‌شدند، می‌پردازد. والیانی که روابط قبیله‌ای، مشخص‌کننده‌ی میزان قدرت آن‌ها در خراسان بود. قاعدتاً در چنین اوضاعی، نه خود حاکم، بلکه قبایل حامی او صحنه‌گردان اصلی حوادث بودند و تلاش می‌کردند با به‌دست گرفتن اوضاع، روزگار ناکامی خود را جبران کنند. در نتیجه خصومت گروهی از قبایل علیه گروه دیگر، خراسان را دچار آشوب و عصیان‌های قبیله‌ای می‌کرد. مؤلف با ناچیز دانستن این

هدف آن را اتحاد مسلمانان عرب و غیرعرب در جامعه‌ی اسلامی با حقوق مساوی دانسته و سپس با بیان مطالبی آمیخته با دیدگاه عرب‌گرایی، مسأله را مورد بحث قرار داده است.

جغرافیای خراسان و شرق، غلبه‌ی عرب بر خراسان، حکومت مرکزی و مردم قبایل، **حجاج و شرق**، سلیمان و عمر دوم، پیروزی طرفداران حکومت امپراطوری، تهدید ترکان، اصلاحات هشام و نهضت، عناوین نه‌گانه‌ی کتاب است.

مترجم در مقدمه، ذکر می‌کند که در ترجمه‌ی کتاب امانت‌داری، استفاده از منابع اصلی و دقیق برای توضیح برخی مطالب و رخدادهای تاریخی، مراجعه به اصل منابعی که نویسنده به صورت نقل قول مستقیم آورده است و مطابقت اعلام (مکان‌ها و اشخاص) با منابع اصلی و ذکر نام جدید آن‌ها، مد نظر داشته است (ص ۸).

قبل از پرداختن به فصول کتاب، لازم است به چند نکته‌ی اساسی اشاره شود که در واقع شالوده‌ی نگارش کتاب است و دیدگاه نویسنده را روشن می‌سازد.

نخست این که نویسنده‌ی کتاب، نه یک مورخ و استاد تاریخ نهضت عباسیان؛ بلکه یک ادیب و استاد ادبیات عرب است و از این منظر به نهضت عباسیان نگریسته است. وی در مقدمه به نظریه **ون‌ولوتن**^۱ در مورد نقش ایرانیان به عنوان حامیان اساسی نهضت عباسیان، می‌تازد و فرضیه‌ی او را ناشی از عدم شناخت وقایع قبل از نهضت عباسیان در خراسان می‌داند. او همچنین نویسنده‌گانی چون، **پروفسور مونتگمری وات**^۲ **کلود گاهن**^۳ **لویسی**^۴ و **باسورث**^۵ را دنباله‌رو **ون‌ولوتن** می‌داند و معتقد است، نظریه‌ی او را بدون استدلال پذیرفته‌اند (ص ۱۱).

محمدشعبان هدف نهضت عباسی را نزدیک شدن مسلمانان عرب و غیرعرب در جامعه‌ی اسلامی به یکدیگر و برخورداری یکسان از حقوق سیاسی و اجتماعی می‌داند که حامیان اصلی آن اعراب مهاجر به مرو بودند. وی تحت تأثیر پان‌عربیسم، برای پررنگ کردن نقش اعراب در نهضت عباسی و کم‌رنگ کردن نقش ایرانیان، چنین استدلال می‌کند که اصولاً اسلام به‌طور کامل در مرو منتشر نشده بود و تعداد موالی شرکت‌کننده در این نهضت اندک بودند (ص ۱۳). البته باید در نظر داشت که این اثر از لحاظ توضیح و تفسیر رویدادهای خراسان، در دهه‌های قبل از نهضت



درگیری‌ها، آن‌ها را پیامد منافع قبیله‌ای می‌داند، نه خصومت‌های قدیمی (صص ۷۰-۶۹).

قتیبه‌بن مسلم یکی از مشهورترین والیان خراسان بود (ص ۷۹) که سیاست‌های خشونت‌آمیز خجّاج را در خراسان، به‌ویژه در حق موالی اعمال می‌کرد. در واقع «هیچ یک از عمال عرب که پیش از او به این ایالت آمده بودند، به اندازه‌ی او با مردم جور و ستم و غدر و پیمان‌شکنی نمودند»^۱. محمدشعبان با دیدی متعصبانه عملکرد قتیبه را در زمینه‌ی نظامی و تشکیلاتی تحسین می‌کند و دوران او را یکی از ادوار برجسته در تاریخ خراسان می‌داند (ص ۷۹). در صورتی که نام خجّاج و قتیبه، به عنوان حکمران منتخب او در خراسان، یادآور دوران ترس و وحشت و حکمرانی شمشیر بود. نویسنده با بزرگ‌نمایی اقدامات نظامی خجّاج و قتیبه سعی دارد اعمال خشونت‌آمیز آن‌ها را نادیده بگیرد. محمدشعبان، علی‌رغم تلاش در کمرنگ جلوه دادن نقش موالی در حوادث خراسان، آن‌ها را یکی از عوامل سقوط قتیبه می‌داند که به‌صورت دسته‌های مستقل از اعراب، در فتوحات شرکت می‌کردند، بدون این‌که به خواسته‌ها و منافع آنان توجه شود (ص ۸۸). همین سیاست، باعث بیزاری و مخالفت مردم بومی خراسان از قتیبه

و سرانجام نابودی او شد. این مسأله نشان‌دهنده‌ی شرکت گسترده‌ی موالی در سپاه قتیبه است.

فصل پنجم به اقتدار مخالفان خجّاج از جمله سلیمان و عمر دوم اشاره می‌کند. نویسنده در فصل ششم، به شورش یزیدبن مهلب می‌پردازد و دیدگاه ولهاوزن را در مورد این شورش، که آن را ناشی از اختلافات قبیله‌ای می‌داند، نادرست می‌شمارد. سپس موضوع را با منافع متفاوت عرب‌ها و ایرانیان در شرق ادامه می‌دهد.

فصل هفتم با عنوان تهدید ترکان، به روزگار ناکامی مسلم بن سعید در ماوراءالنهر و تلاش اسدبن عبدالله قسری در اتحاد ناموفق با هپتالی‌ها علیه ترکان می‌پردازد. فصل هشتم تحت عنوان اصلاحات هشام، به مسأله‌ی اسکان مهاجران عرب در خراسان و شورش حارث بن سربیع، فرستادن نصر بن سیار از جانب هشام به خراسان، اصلاحات مالی نصر، مرگ هشام و کشمکش پس از مرگ او در خراسان اختصاص دارد.

مؤلف علت وقوع شورش حارث بن سربیع را سیاست هشام، مبنی بر کوچاندن قبایل عرب مقیم مرو دانسته، (ص ۱۳۳) که در واکنش به این سیاست، سپاه چهارهزار نفری (از مردم قبایل

تشکیل دولت عباسیان نقطه عطفی در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی تاریخ اسلام به شمار می‌آید. این رویداد، تنها انتقال حکومت از خاندان اموی به خاندان عباسی نبود؛ بلکه تغییری ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی بود

فتح مکه به دستور پیامبر اکرم (ص) تبعید شده بود و خلفای اول و دوم به او اجازه‌ی ورود به مدینه را نداده بودند. درحالی که عثمان ورود او را به مدینه پذیرفت و استقبال گرمی از او کرد و او را حاکم مصر نمود که موجب اعتراض مسلمانان شد.

محمدشعبان در شرح رویدادهای قیام مختار، به قیام توابین نیز اشاره کرده و معتقد است که توابین در حرکت خود امام تعیین نکردند (ص ۱۶۰) درحالی که طبق نوشته‌ی نوبختی توابین با حضرت علی بن حسین (ع) بیعت کردند^۴. وی همچنین، برای کم‌رنگ جلوه دادن نقش موالی، شرکت گسترده‌ی آن‌ها را در قیام مختار منکر شده و آن را نتیجه‌ی اغراق منابع دانسته است و ابراهیم بن اشتر و غیرموالی را حامیان اصلی این قیام می‌داند (صص ۱۶۲-۱۶۱).

مؤلف در ادامه به جنبش‌های شیعیان به صورت مختصر اشاره کرده (ص ۱۶۵)، بدون این که به عوامل، زمینه‌ها، اهداف، میزان موفقیت و پیامد این جنبش‌ها به عنوان مقدمه‌ای برای شروع نهضت عباسیان پردازد.

نویسنده در مبحث سپاه انقلاب، به منابعی که در نهضت عباسیان برای ایرانیان، نقش اساسی قائل شده‌اند، اشاره می‌کند و ضمن رد این نظریات، تحت‌تأثیر عقاید پان عربیسم، اعراب مهاجر به مرو را حامیان اصلی نهضت عباسی می‌داند. نویسنده نقش ایرانیان، به ویژه مردم خراسان را، مشهور به «ابناءالدوله»، که مهره‌ی اصلی این حرکت و نقطه اتکای رهبران نهضت به حساب می‌آمدند، بی‌اهمیت قلمداد می‌کند. در حالی که **قحطبه طائی** - یکی از رهبران نهضت عباسی - طی خطبه‌ای در خراسان، با برشمردن ظلم و ستم امویان و یادآوری گذشته‌ی پرافتخار ایرانیان، آن‌ها را برای انتقام گرفتن از امویان برانگیخت^۵.

در آخرین مطلب، با نام عباسیان در مسند قدرت، اظهار می‌دارد که قتل ابومسلم توسط منصور عباسی، هیچ واکنشی از سوی طرفدارانش نداشت (ص ۱۸۲)؛ در صورتی که پس از قتل او، خراسان دست‌خوش تحولات اساسی شد و شورش‌های پیاپی، واکنشی نسبت به قتل ابومسلم بود.

اولین واکنش نسبت به قتل ابومسلم دوماه بعد از این حادثه توسط **سنباد** در نیشابور صورت گرفت^۶. «او کسانی را که طلب خون بومسلم بودند، خواند و بومسلم را به خراسان شیعت بسیار

ازد و تمیم) درمنطقه‌ی اناخود (اندکوی) در ناحیه‌ی کوزگان با پیروی از رهبر خود، علیه حکومت مرکزی به‌پاخاستند (ص ۱۳۳). حارث بن سربج با شعار اجرای حکومت خدا و سنت پیامبر^۷، مخالفت با سیاست‌های تبعیض نژادی امویان^۸ و مراعات حال ذمیان، حمایت گسترده‌ای در بین ساکنان خراسان، به‌ویژه ایرانیان به دست آورد و با حمایت گسترده‌ی این گروه، توانست تا مدت‌ها به نبرد خود علیه حکومت مرکزی ادامه دهد^۹. محمد شعبان، این جنبش را که در حمایت از خاندان پیامبر بود، تنها به عنوان یک شورش علیه حکومت مرکزی بررسی کرده است، بدون این که به موقعیت آن‌ها، شعارها، اهداف و عوامل موفقیت آن در بین مردم، به‌ویژه در میان ذمیان اشاره کند. در واقع این قیام زمینه‌ی پیشرفت ابومسلم را در خراسان فراهم ساخت و ابومسلم در ببحوجه‌ی این درگیری‌ها، با بهره‌گیری از شرایط مساعدی که در خراسان پیش آمده بود، توانست جنبش خود را در مرو آشکار کند^{۱۰}.

نکته‌ی قابل توجه دیگری که در این فصل به آن اشاره شده، دلیل انتخاب نصر بن سیراز از جانب هشام به عنوان والی خراسان است. هشام از این طریق در نظر داشت از تفرقه بین ساکنین خراسان، به‌ویژه اعراب مهاجر، برای خود بهره گیرد (ص ۱۴۳). این موضوع تابع سیاست کلی حاکمان اموی برای اعمال حاکمیت در خراسان بود.

فصل آخر که بخش مهم این کتاب است، تحت عنوان نهضت، به موضوعاتی همانند ماهیت جنبش، فتنه‌ی دسیسه‌گران، ابومسلم، سپاه انقلاب، پیروزی نهضت و عباسیان در مسند قدرت می‌پردازد. محمدشعبان در این فصل، برای تشریح عوامل نهضت عباسیان به دوران پیامبر و خلفای راشدین اشاره می‌کند. دیدگاه‌های او در این خصوص، متأثر از عرب‌گرایی است.

نویسنده، دلیل اقدام عثمان، در انتصاب برادر رضاعی‌اش ابن ابی سرح را به جای عمروعاص به حکومت مصر، نه حمایت عثمان از خویشاوندانش، بلکه اعمال خودسرانه‌ی عمروعاص و کنترل بیشتر بر ولایت خودمختار مصر می‌داند که سرانجام موجب نارضایتی مسلمانان و قتل او شد (صص ۱۵۸-۱۵۷). البته باید توجه داشت، ابن ابی سرح از جمله کسانی بود که هنگام

نویسنده ثمره‌ی نهایی نهضت عباسی
را به ظهور رسیدن عقاید عمر دوم
(عمر بن عبدالعزیز)، یعنی اتحاد همه‌ی
اعضای جامعه‌ی مسلمان، چه عرب و
چه غیرعرب می‌داند

بودند و این از پس کشتن بومسلم بود و...^{۱۷} در واقع این شورش زمینه‌ی سیاسی و دینی جریانی را به نام بومسلمیه فراهم ساخت، که احساسات ضدعباسی را تقویت می‌کرد.^{۱۸}

نویسنده ثمره‌ی نهایی نهضت عباسی را به ظهور رسیدن عقاید عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز)، یعنی اتحاد همه‌ی اعضای جامعه‌ی مسلمان، چه عرب و چه غیرعرب می‌داند (ص ۱۰۶). عمر بن عبدالعزیز به‌عنوان چهره‌ی شاخص حاکمان اموی و یک دولت‌مرد سیاستمدار و واقع‌بین، برای جلب رضایت موالی، به اقداماتی از جمله برداشتن جزیه از تازه‌مسلمانان، ممنوع کردن لفظ موالی و ایجاد مساوات بین عرب و غیرعرب در خراسان پرداخت (ص ۱۰۱)، تا از این طریق، با حمایت از حقوق موالی، به‌عنوان عنصر غالب در خراسان، دولت بنی‌امیه را، که مانند بیماری در حال احتضار بود، جانی دوباره ببخشد، اما مرگ او پایان‌بخش اصلاحات و زنگ خطری برای سقوط این خاندان بود، که سرانجام به دست عباسیان به صدا درآمد.

علی‌رغم دیدگاه مثبت محمدشعبان نسبت به ثمره‌ی این نهضت، حوادث بعدی بر این فرضیه خط بطلان کشید و نشان داد که امید عدالت و مساوات از این حکومتگران که با نام «الرضا من آل محمد(ص)» خود را به جای خاندان راستین پیامبر معرفی کرده بودند، تنها در حد یک شعار بود. عباسیان، برخلاف دیدگاه پان‌عربیسم محمدشعبان، نه تنها به اندیشه‌ی عمر بن عبدالعزیز که شعار واقعی اسلام بود، جامه‌ی عمل نپوشاندند؛ بلکه گوی سبقت را از اسلاف خود ربودند و هر صدای حق طلبانه‌ای را در نطفه خفه کردند و این سیاست، نتیجه‌ای جز انزجار ایرانیان از عباسیان را در پی نداشت.

آن‌ها که به امید عدالت و اجرای دستورات واقعی اسلام، نه حاکمیت نژاد عرب، علیه بی‌عدالتی و تبعیض نژادی امویان به پاخواستار بودند، با بی‌ثمر دیدن قیام خود، تلاش کردند تا به‌گونه‌ای اشتباه خود را جبران کنند. لذا از همان ابتدا، به قیام‌هایی پیوستند که با بهانه‌های مختلف، ولی با هدف مخالفت با عباسیان صورت می‌گرفت. آخرین تلاش آن‌ها طی درگیری امین و مأمون خود را نشان داد. خراسانیان به‌عنوان دایی‌های مأمون^{۱۹} - مادر مأمون دختر استادیس بود - در برابر امین که نژاد خالص عربی داشت، از مأمون حمایت کردند و او را به خلافت

گماشتند. با خلافت مأمون، دولت طاهریان به عنوان نخستین حکومت مستقل ایرانیان در سال ۲۰۵هـ.ق به دست طاهربن حسین در خراسان پی‌ریزی شد.

پی‌نوشت:

1. vanvloten

2. montgomerwatt

3. claudcahen

4. Lewis

5. bosworth

۶. نلسون، ریچارد؛ *عصر زرین فرهنگ ایرانی*؛ ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات صدا و سیما، ۱۳۶۲، ص ۴۷.

۷. پدر زیاد نامشخص بود، اما معاویه برای جلب حمایت او با داستانی بی‌شرمانه، که نشان از تنزل ارزش‌های اخلاقی جامعه‌ی اسلامی در عصر وی بود، او را برادر خود معرفی کرد. (ر.ک. شهیدی، سیدجعفر؛ *تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ اول*؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، صص ۱۷۱-۱۷۲)

8. wellhausen

۹. صدیقی، غلامحسین؛ *جنبش‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم هجری*؛ تهران: پازنگ، ۱۳۷۵، ص ۴۷.

۱۰. طبری، محمدبن جریر؛ *تاریخ طبری*؛ ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۹، چاپ سوم، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹، ص ۴۱۴۵.

۱۱. اکبری، امیر؛ *تاریخ حکومت طاهریان*؛ چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۸۴، ص ۲۳.

۱۲. طبری، ۱۳۶۹، ص ۴۱۴۳، ابن اثیر، عزالدین؛ *تاریخ کامل*؛ ترجمه‌ی حسین روحانی، ج ۸، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴، صص ۸۲-۸۱.

۱۳. اکبری، ۱۳۸۴، ص ۲۴.

۱۴. نویختی، ابومحمد حسن بن موسی؛ *فرق الشیعه*؛ ترجمه‌ی محمد جواد مشکور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۸۴.

۱۵. طبری، ۱۳۶۹، ص ۴۵۶۵، ابن اثیر، ۱۳۷۴، ص ۱۶.

۱۶. طبری، ۱۳۶۹، ص ۴۷۱۵، ابن اثیر، ۱۳۷۴، ص ۱۱۶.

۱۷. طبری، محمدبن جریر؛ *تاریخ‌نامه‌ی طبری*؛ ترجمه‌ی بلعمی؛ ج ۲، تهران: انتشارات نو، ص ۱۰۹۳.

۱۸. اکبری، ۱۳۸۴، ص ۳۱.

۱۹. طبری، ۱۳۶۹، ص ۵۴۰۷، ابن اثیر، ۱۳۷۴، ص ۱۶۸.